

## «صادق» عاشق، عاشق صادق

یادی از استاد صادق کیا، نماد میهن‌دوستی و عشق به زبانها و فرهنگهای ایران زمین

### دکتر مجدالدین کیوانی

مترجم و عضو شورای علمی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

خاکم به سر، ز غصه به سر خاک اگر کنم  
خاک وطن چو رفت چه خاکی به سر کنم؟

روز دهم اسفند ۱۳۹۶ مصادف بود با هفدهمین سالگرد درگذشت محمداصادق کیا (۲۵ اردیبهشت ۱۲۹۹- ۱۰ اسفند ۱۳۸۰) زبان‌شناس، لغوی، استاد دانشگاه و رئیس دومین فرهنگستان زبان ایران. او که عموماً به صادق کیا شهرت دارد، در خاندانی اصلاً مازندرانی در تهران زاده و پرورده شد. تحصیلات عالی و اشتغالات. پس از تحصیلات دبیرستانی در دارالفنون، صادق بر آن بود که در رشته شیمی و طب ادامه تحصیل بدهد، اما شوقش به زبان و ادب فارسی او را به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران کشاند و در ۱۳۲۰ ش لیسانسیه ادبیات فارسی شد. آن‌گاه به استخدام وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) در آمد و همزمان، تحصیلات خود را تا سطح دکترا در دانشگاه تهران دنبال کرد. به سال ۱۳۲۳، از پایان‌نامه خود با عنوان «واژه‌نامه طبری» دفاع کرد و به دریافت مدرک دکتری توفیق یافت. رساله دکتری وی در ۱۳۲۶ چاپ و سال بعد تجدید چاپ شد. کیا پس از دریافت درجه دکتری، از وزارت فرهنگ به دانشگاه تهران منتقل شد و در مقام دانشیار به تدریس زبان و ادبیات پهلوی همت گمارد و پس از تأسیس گروه آموزشی زبان‌شناسی در ۱۳۴۵ در همین دانشگاه به تدریس مشغول شد. در آن تاریخ، دانشسرای عالی هنوز از دانشگاه تهران منتزع نشده بود؛ کیا از آن تاریخ تا مدتی پس از استقلال دانشسرای عالی (دانشگاه تربیت معلم سالها بعد و دانشگاه خوارزمی فعلی) در این مرکز تربیت دبیر، زبان و ادبیات پهلوی تدریس می‌کرد. در سال تحصیلی ۴۰-۱۳۳۹ بود که من افتخار شاگردی استاد را در دانشسرای عالی پیدا کردم.

از اوج تافرود. استاد کیا چندی نیز مسؤولیت «اداره کل هنرهای زیبای کشور» (بعدها، وزارت فرهنگ

و هنر و پس از انقلاب ۵۷، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) را بر عهده داشت، و سرانجام به ریاست فرهنگستان زبان ایران — معروف به فرهنگستان دوم — منصوب شد و این مقامی بود سخت درخور و شایسته مردی چون او که می‌دانست و می‌توانست در آن مقام چه باید بکند. در آن روزگار ممیزی کتاب در حوزه وظایف وزارت فرهنگ نبود. بنابراین، کیا موی دماغ اهل قلم و اصحاب اندیشه نبود و به چیزی جز ارتقای فرهنگ و هنر ایران نمی‌اندیشید. وی با آغاز کار فرهنگستان دوم، واپسین نقش فرهنگی خود را آغاز کرد و تا پایان عمر این نهاد به فعالیت‌های علمی — اداری خود پایان داد. به دنبال انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، و تصفیۀ کور و «فلّهای» دانشگاهها از آموزگاران بزرگواری که باعث اعتبار و افتخار دانشگاه و کشور بودند، کیا از مقامات دانشگاهی و غیر دانشگاهی خود معزول شد. یک چند در بازداشت انقلابیون به سر برد و پس از آزادی، عملاً قلم بر زمین نهاد و عطای تحقیق و تدریس را به لقایش بخشید و به زمرۀ گوهرهای فرو افکنده در خلابِ بدرسمی‌ها و جهالت‌ها پیوست. **خاموشی در غربت.** کیا در ۱۳۷۰ به قصد دیدار دو پسر ارجمندش، مهرداد و اردشیر، به آمریکا سفر کرد؛ اوضاع زندگی او چنان روندی گرفت که موجب شد او سالهای پایانی عمر را در آن دیار غریب و به دور از خاکی که آن را می‌پرستید، به سر آورد؛ در صورتی که اگر در زادگاهش او را آزاد می‌گذاشتند و بی‌رحمانه عرصه را بر او تنگ نمی‌کردند، چه خدماتی که به دانش و فرهنگ این کشور نمی‌کرد. کیای خسته و مانده از بی‌عدالتی‌ها در مِزولا، واقع در ایالت مُنتانای آمریکا در حالی که دلش به آتش مهر میهن می‌سوخت، تن به خاک سرد سپرد. ای کاش آن خام‌طبعان بی‌بصیرتی که شتابناک کشور را از قابلیت‌های علمی و فرهنگی دهها شخصیت گرانسنگی چون کیا، زرین کوب، زریاب و... محروم کردند، می‌آمدند و به ملت می‌گفتند که پس از حذف این وجودهای کم‌نظیر، خود چه گلی به سر دانش و فرهنگ ایران زدند.

**دل‌کندن از محبوب.** در همان سالهای اقامت در آمریکا، کتابخانه بسیار غنی و ذی‌قیمتش را که عمری بر سر گردآوری آن گذارده بود، به مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی اهدا کرد. مجموعه نفیس او به تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۸ تحویل کتابخانه مرکز شد و درست دو ماه بعد (۱۳۸۰/۱۲/۱۸)، این مرکز پیام تسلیتی به مناسبت درگذشت استاد در روزنامه همشهری منتشر کرد. شمار کتابها، از چاپی و خطی، و مجلات اهدایی به ۹۸۰۲ جلد می‌رسد. به قضاوت آقای عنایت‌الله مجیدی، رئیس کتابخانه مرکز دایره‌المعارف، بخش ایران‌شناسی مجموعه روانشاد کیا تا آن تاریخ بهترین و ارزشمندترین منابع در این رشته بود. تاکنون زیاده بر ۱۰۰ مجموعه شخصی به کتابخانه مرکز دایره‌المعارف هدیه شده است. نیک پیداست که وقتی کیا موافقت خود را با انتقال کتابهای از جان عزیزترش به مخازن آهین مرکز اعلام می‌کرد، چقدر برایش دردآور بود. دل‌کندن از کتابهای شخصی برای بسیاری از اهل کتاب یعنی دل‌کندن از زندگی. آقای مجیدی تعریف می‌کند که دکتر کیا چند بار تلفنی از آمریکا با او گفت‌وگو کرد و هر بار چنان هیجان‌زده از ایران و فرهنگ آن سخن می‌گفت که از فرط تأثر به گریه افتاد. او بسیار مصر و نگران بود که کتابها سالم و به طرز صحیح به مرکز منتقل شود و مورد استفاده‌کنندگان قرار گیرد؛ گویی می‌خواست مطمئن شود که حال که خودش دیگر نمی‌تواند



از آن گنجینه معنوی بهره ببرد، لاقلاً پژوهشگران راستین به آن دسترس پیدا کنند. از روانشاد کیا مقداری یادداشت و فیش نیز بر جای مانده بود که آنها نیز تحویل مرکز دایرةالمعارف شده است. این مجموعه دستنوشست سپس در اختیار دکتر محمدتقی راشد محصل و خانم ماندانا بهزادی قرار گرفت تا به همت ایشان تنظیم و برای چاپ آماده شود. خبر ندارم که این کار به کجا کشید؛ امید که اندوخته‌های منتشر نشده استاد هر چه زودتر از سواد به بیاض در آید و به چاپ برسد.

مواضع و روحیات. به اعتقاد بعضی از معاصران استاد کیا، میهن‌دوستی، عرب‌هراسی و عرب‌گریزی او گاه به افراط کشیده می‌شد. مع ذلک، این افراط در بیگانه‌هراسی به‌ندرت به کارهای علمی وی سرایت کرده است. اتفاقاً مقدار قابل ملاحظه‌ای از تحقیقات لغت‌شناختی او مربوط است به برخی از فرهنگهای لغت عربی و ریشه‌شناسی واژگان این زبان. به‌علاوه، با همه عشقی که به زبان فارسی داشت و به‌رغم نگاه منفی که از پاره‌ای جهات نسبت به عرب داشت، هیچ‌گاه به عارضه سَره‌نویسی نامعمول و گاه من‌درآوردی سره‌نویسان افراط کار دچار نشد (شاید جز در ترجمه متون پهلوی)، ولی در شعرش آثار سره‌گویی بیشتر به چشم می‌خورد. او به شاعری شهره نبود، اما همچون بسیاری از همکاران دانشگاهی خود مانند پرویز ناتل خانلری (د. اول شهریور، ۱۳۶۹)، محمدجواد مشکور (د. ۲۵ فروردین ۱۳۷۴)، ذبیح‌الله صفا (د. ۹ اردیبهشت، ۱۳۷۸) و عبدالحسین زرین‌کوب (د. شهریور ۱۳۷۸)، به‌طور تفتنی شعری می‌سرود و «مهر» و «تیرا» تخلص می‌فرمود. کیا معلم موفق بود؛ کلاسهایش خشک و بی‌روح نبود. شیرین و با شور و حال سخن می‌گفت و لذا دانشجویانش را خسته و ملول نمی‌کرد. مهربان بود و فروتن؛ چهره‌ای بشاش و امیدوار داشت. معمولاً تبسمی ملایم و مطبوع بر لب داشت که به دانشجویانش آرامش و اعتماد به‌نفس می‌بخشید؛ از دانشجویانش فاصله نمی‌گرفت؛ رفتار و گفتارش احترام‌آمیز و احترام‌برانگیز بود.

آثار. استاد کیا نسبتاً پُرآثر بود. رسالات و مقالات زیادی در موضوع‌های ادبی، تاریخی، فقه‌اللغه، گویش‌شناسی، و فرهنگ عامه نوشته است که همه بر دقت و وسواس علمی و عمق استقصای او دلالت دارند. تخصص او در درجه نخست، فارسی میانه یا پهلوی بود. با این حال، چنین می‌نماید که

بیشترین حجم کارهای پژوهشی او در حوزهٔ تتبعات لغوی و گویش‌شناسی بوده است. استاد کیا افزون بر آنچه خود تحقیق کرد و به قلم درآورد، راهنمای بیش از بیست دانشجو در نوشتن پایان‌نامه‌هایی بود که در حوزه‌های تخصص و علایق او قرار می‌گرفت. برای فهرست کاملی از کارهای پژوهشی دکتر کیا خوانندهٔ عزیز را به *ارجنامهٔ صادق کیا* ارجاع می‌دهم. مع‌ذلک، ذیلاً به یک دو نمونه از هر یک از حوزه‌های مورد علاقهٔ او اشاره می‌شود:

۱. چند نمونه از متن نوشته‌های پهلوی، ۲. *واژه‌نامهٔ طبری*، ۳. «یادداشتی دربارهٔ آرامگاه زردشت در بلخ»، ۴. *ماه فروردین روز خرداد*، ۵. *نقطویان یا پسیخانیان*، ۵. *واژه‌نامهٔ گرگانی*، ۶. «کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس اسدی»، ۷. *گویش آشتیان*، ۸. *راهنمای گردآوری گویش‌ها*، ۹. «سخنی چند دربارهٔ زن در ادبیات پهلوی»، ۱۰. «چگونه باید نوشت»، ۱۱. *واژه‌نامهٔ فارسی بخش چهارم معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی*، ۱۲. «معیار جمالی» (مندرج در *مقدمهٔ لغتنامهٔ دهخدا*)، ۱۳. *قلب در زبان عربی*، ۱۴. «مثل‌های فارسی از کتاب *شاهد صادق*»، ۱۵. «بازی‌ها و بازیچه‌های ایرانی از فرهنگ *برهان قاطع*، ۱۶. *هبله (یا حبله) رودی، محمدعلی، مجمع‌الامثال*، ویراستهٔ صادق کیا، ۱۷. «شاهنامه و مازندران»، ۱۸. *واژه‌های معرب در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع*، ۱۹. *واژه‌های گویشی در هشت واژه‌نامهٔ فارسی*، ۲۰. «زبان و تاریخ آن در ایران».

شماری از کارهای کیا هم ابتکاری بوده هم، تا زمان ما، معتبرترین و تنها مرجع از نوع خود بوده است. پس از انتشار *واژه‌نامهٔ طبری*، در ۷۰ سال پیش، تاکنون هیچ تحقیق قابل ذکری دربارهٔ این گویش در حال انقراض صورت نگرفته است. پدیدهٔ «قلب» و ابدال در عربی یکی از حیطه‌های جذاب و سودمندی بود که کیا در دوران معاصر بدان پرداخت: پژوهشی که دانشمند و لغت‌شناس توانایی چون محمد پروین گنابادی آن را «تتبع پُر ارج» خوانده که «به تحقیقات زبان‌شناسی جدید کمک فراوان می‌کند». پژوهش کیا با عنوان «حروفیه یا پسیخانیان» ظاهراً تا این اواخر اولین و آخرین کاری بوده که مقداری اطلاعات راجع به فرقه‌های سَری و پُر راز و رمز «حروفیه»، پیروان فضل‌الله نعیمی استرآبادی (مقتول ۷۹۶ ق) و فرقهٔ منشعب از آن به نام «نقطویه»، پیروان محمود پسیخانی یا محمود مطرود (د. ۸۳۱)، به دست می‌داد. فرقی که بنیانگذاران آن از همسایگان اجداد مازندرانی صادق کیا بودند. شاید کیا اولین کس باشد که موضوع گویش‌های ایرانی را به نحوی جدی و علمی در مطالعه آورد و الهام‌بخش پژوهشگران دیگری در عرصهٔ گویش‌شناسی شد.

در حاشیهٔ شرح حال کیا. یادنوشت کیا را نمی‌توانم بدون گزارش رویدادی - از یک نظر، تأسف‌آور - که چند سالی پس از درگذشت کیا رخ داد، فرو گذارم، چون با آن رویداد بغضی گلو گبر من شد که اینک فرصت را برای گشودن آن مناسب می‌بینم. خوانندگان دریچه همه از محرمان درآشنایند:

رازی که بر خلق نهفتیم و نگفتیم با دوست بگوئیم که او محرم راز است

و اما ماجرا: روز سوم اسفند ۱۳۸۴، مراسمی به مناسبت بزرگداشت یکی از استادان زبان‌های ایران باستان، که دو سه سال از بازنشستگی ایشان می‌گذشت، در شهر کتاب تهران، برپا شده بود. بعضی از دانشجویان سابق و همکاران استاد در ستایش و «یشتِ فرزانیگی» ایشان سخنانِ بحق گفتند

و تشویق و تبجیلی بسزا کردند که مرا سخت خوشحال کرد، زیرا قدرشناسی از عالم و نکوداشت علم را به آشکارا می‌دیدم. پس از دریافت جوایز و تماشای کفزدن‌های هیجان‌آمیز حاضران، نوبت به گل‌مجلس یعنی خود استاد رسید. ایشان ضمن ابراز خوشوقتی از اینکه مصداق «الا ای که عمرت به هفتاد رفت / مگر خفته بودی که بر باد رفت»، نبودند — چون ثمرهٔ زحماتشان اکثر گروه حاضر در مجلس بودند —، پرداختند به نوعی مقایسه بین شیوهٔ تدریس زبان‌های باستانی در دوران دانشجویی خودشان و زمان حال که چقدر پیشرفت کرده است. خاطراتی نیز از آن ایام گفتند و مجلسیان را خندانند. جناب استاد وقتی کیفیت تدریس در آن روزگار و این روزگار را مقایسه می‌کردند، با لحنی که تهرنگی از طعنه و طنز داشت، از روش تدریس دکتر کیا — استاد خودشان — و متن‌هایی که برای این منظور انتخاب می‌کرد، سخن می‌گفت؛ به قسمی که بعض حاضران که کیا را ندیده بودند و نمی‌شناختند، بر ناپختگی و ضعف کار کیا می‌خندیدند؛ احتمالاً توقع جناب استادی هم از حضار واکنشی جز این نبود، چون ایشان در حال مقایسه کردن بودند و یک طرف این قیاس، شخص خود و زمان استادی خودشان بود و لاجرم خندهٔ مستمعان به آن طرف مقایسه بود. سپس، استاد نحوهٔ امتحان گرفتن دکتر کیا را وصف کردند. طبق روایت ایشان، دانشجویان برای امتحان صف می‌کشیدند و به نوبت پیش دکتر می‌رفتند و اگر نمرهٔ قبولی نمی‌گرفتند، اجازه داشتند که هر چند باری که می‌خواستند باز بیایند و امتحان بدهند تا سرانجام نمرهٔ قبولی ۱۰ را بگیرند. استاد در ادامه افزودند که به تازگی در دانشکده رسم شده بود که مأموری کنار در سالن امتحان می‌ایستاد و هر دانشجویی را که به داخل هدایت می‌کرد، در سالن را می‌بست و لذا دانشجویان ناگزیر بودند به صف بایستند تا به نوبت وارد سالن بشوند. این قاعدهٔ انضباطی برای دانشجویان تنگ‌حوصله‌ای چون استاد تمام‌عیار امروز ما و دانشجوی آن زمان خسته‌کننده و غیرقابل تحمل بود. بنابراین، استاد، علی‌قول خودشان، صف را می‌گذاشتند و از پنجره به محل امتحان وارد می‌شدند و خارج از نوبت امتحان می‌دادند و سپس پیروزمندان از سالن بیرون می‌آمدند و لابد از اینکه همکلاس‌های «ساده لوح» مقررات‌شناس خود را «قال گذاشته» بودند، احساس غرور می‌کردند. البته استاد از اینکه «کلک» خود را به همکلاس‌های «روی دست خورده» بگویند اصلاً ابایی نداشتند. در خلال نقالی استاد، حاضران — که در همان مجلس گفته شد، اکثریت در مراکز عالی پژوهشی اسمی و رسمی داشتند — کف بر کف می‌زدند و هر هر می‌خندیدند! حقیر مانده بدم حیران که به کجای گفته‌های استاد می‌خندیدند و کدام قسمتش واقعاً جای خنده داشت: طرز امتحان گرفتن دکتر کیا، یا چون گربه، از پنجره وارد شدن استاد؟ از اینکه دکتر کیا به دانشجویان فرصت می‌داد که دوباره و سه باره تلاش کنند بلکه مردود نشوند، یا از اینکه استاد ما بر خلاف شیوهٔ معمول و به بهای تزییع حق دیگران، فرصت را غنیمت شمرده، و به جای در از پنجره داخل می‌شدند؟

استاد عزیزمان که در آن شب بزرگداشت از حق‌شناسی دانشجویان سابقشان مست لذت بودند و می‌دیدند که قدرشناسی چه صفت پسندیده و ارضاکنده‌ای است، حتی یک بار از استاد درگذشتهٔ خود به احترام یاد نکردند؛ مثلاً با گفتن، «شادروان دکتر کیا». سهل است، حتی از گفتن یک «کیای

خدا بیامرز» دریغ کردند. مرگ فقط برای همسایه حق است؟ از زمانی که امثال دکتر کیا تدریس زبان‌های ایران باستان را شروع کردند، تا وقتی که استاد ما به تدریس همان زبان‌ها پرداختند، نزدیک به یک نسل می‌گذشت و در آن فاصله پیشرفت‌های زیادی در این حوزه صورت گرفته بود. طبیعی است که موادّ درسی و شیوه‌های آموزش نیز کم و کیف بهتر و پخته‌تری پیدا کرده بود. بنابراین، از دو نسل، با دو مجموعه امکانات ناهمسان، با دو درجه متفاوت از سوابق و تجارب، نمی‌توان انتظار یکسان داشت. بنابراین، تخطئه شدن نسل اول (یعنی، نسل پیشاهنگ) توسط نسل دوم یا به سبب بی‌توجهی نسل دوم به تفاوت‌های یادشده دارد، یا از کم‌جنبگی و «جوگرگتی» نسل دوم سرچشمه می‌گیرد. قدر و وزن شما با کوچک کردن دیگران زیاد نمی‌شود. هر فرد و هر نسلی جا و منزلت خود را دارد. کوردلان‌اند که با ضایع کردن نام گذشتگان می‌خواهند آبرویی برای خود دست و پا کنند.

اگر امثال ابراهیم پورداوود، و اندکی دیرتر، صادق کیا نمی‌بودند و امثال شادروان احمد تفضلی، بهمن سرکاراتی و همین استاد ارجمند در محضرشان مقدمات زبان‌شناسی را تعلیم نمی‌دیدند و از امکانات فراهم‌آمده به همت آنها — هرچند ناقص و نارسا — بهره نمی‌بردند، آیا وضع آموزش زبان‌ها و فرهنگ‌های ایران باستان به سطح امروزی‌اش رسیده بود؟ آیا نمی‌توان نسل قدیم‌تر را لااقل درختان کهنسالی تصوّر کرد که در حال پژمردن بودند، اما در عین حال، نهال‌های مستعدی چون تفضلی از کنار آنها جوانه زدند، قد برکشیدند و بالیدند، و بعدها گام‌ها از استادان خود پیشتر افتادند؟ به هر تقدیر، آنها بودند که اینها در سایه‌شان روییدن را آغاز کردند. خطای ما اغلب در این است که «دیروزی‌ها» را با ملاک‌های امروزی‌ها می‌سنجیم و بیشتر به تقدّم فضل می‌اندیشیم تا به فضل تقدّم. باری، اگر چه در آن شب بزرگداشت، نه تنها «ذکر خیری» از استاد کیا نرفت، بلکه او به نوعی (اگر نه از سرِ خُبث نیت، یقیناً از روی کژسلیقگی) اسباب مقداری مضحکه گردید، و فقط نامی از او برده شد — آن هم برای آنکه طرفِ ضعیف‌ترِ مقایسه قرار گیرد —، باز جای شکرش باقی است که این مایه ارزش و اعتبار را داشت که در مقایسه با استاد سنگین‌قدر آن شب، در کپّه سبک‌تر ترازوی قیاس جای گرفت:

در بند آن نسیم که دشنام یا دعاست      یادش به خیر هر که ز ما یاد می‌کند

\*در تهیّه این مقاله، افزون بر اطلاعات مستقیم شخصی نگارنده، از دو منبع زیر استفاده شد  
*ارجنامه صادق کیا*، به کوشش عسگر بهرامی، تهران، مرکز میراث مکتوب، ۱۳۸۷ (شامل مقاله‌ای از اینجانب در شرح مشاهداتم از استاد کیا و جلسات درس او).  
[www.iranicaonline.org/articles/sadeq](http://www.iranicaonline.org/articles/sadeq), *Encyclopaedia Iranica*, "Borjian, Habib, Sadeq Kia".